

در باره حواجه افضل الدین کرمانی وزیر باقر
سلطان حسین باقر

مغضوب در بار هرات و امیر الحاج بیت الله الحرام

دکتر بهت احمدی

۱۶ ژوئن ۱۹۷۹ در آن زمان سلطنت سلطان حسین باقر به
قدرت رسید. امیر کرمانی برودند
در مرگ حواجه حسن الدین محمد مردانید که زمانی که
وزیری باقی ماند به حیرت برداشته شد. حیرت از گشاید و امیر
علیشیروانی که عاری به الحرام است می بود

سلطان حسین باقر در مقایسه با همقطارانیش یکی از معدود سلاطین خوش نام و
برآوازه این مملکت است که علیرغم حوزه محدود حکومتی خود در خراسان، توانست
دوره تجدید حیات با شکوهی را در عرصه هنر و ادب قلمرو خویش بی افکند که نظیر آن
را در سایر ادوار تاریخی ایران کمتر می توان یافت. این دوره را به جرأت می توان دوره
شکوفایی و ترقی آسیا در بهینه ادب و هنر جهانی دانست و زبان فارسی و گستره آن در
کلیه زمینه ها در منطقه وسیعی «زبان علمی» گردید. در زمینه کتاب سازی و تجلید و
نسخه برداری و تشکیل کتابخانه های متعدد و رواج و رونق نقاشی، ایران آن روزگار را
مرکز روشنائی علم، دانش و هنر نمود و نقش عظیم مکتب هنری این زمان در اعتلای
هنر عهد صفویه، تلفیق هنر ایرانی با هنر هندی و به وجود آمدن سبک و سیاق جدید هنری
در شبه قاره هند با تسلط تیموریان برهند و رواج هنر ایرانی در عرصه هنر و ادب دولت
عثمانی از پیامدهای این دوران است و همچنین انتقال آن به اروپا و تأثیر مستقیم و
غیرقابل انکار اندیشه و هنر ایرانی در ادبیات، معماری و نقاشی اروپا حاصل این
عهدربار می باشد. نگارنده سر آن ندارد که به ذکر جزئیات و سلسله توالی وقایع
تاریخی و ادبی بپردازد. هدف از این مقاله نقش تعیین کننده حواجه افضل الدین
کرمانی وزیر با تدبیر سلطان حسین باقر است و مقصود از این بررسی ارائه نمونه
زندگی و فعالیت یکی از فرزندان خوشنام خاگ کرمان است که اگر قرار باشد تذکره
احوالی از رجال و بزرگان و علمای کرمانی تهیه گردد با دینی وسیع و گسترده و با
استفاده از همه نیروها به ثبت احوال بزرگمردان کرمانی بپردازیم و امثال حواجه افضل
را هم با توجه به اوضاع خاص زمان خودش، فراموش نکنیم.

وزارت دوره سلطان حسین باقر در تاریخ ایران با نام امیر علیشیر توانی آنچنان به
هم آمیخته است که در بادی امر به نظر می رسد که سلطان حسین در تمامی دوره حیات
امیر علیشیر، وزیر دیگری نداشته است. جالب توجه این که از نظر تعداد وزراء و صدور
نیز این دوره تاریخی قابل تعمق و تحقیق می باشد. و مهم اینکه چند نفری انگشت شمار
از وزراء توانسته اند بعد از عزل با عزت و احترام عمر به پایان ببرند، و به این ترتیب بقیه
با به قتل رسیده اند و با این که بعد از عزل به مصادره اموال و هتک حرمت و زندان
محکوم شدند. و جای تعجب اینجا است که چرا مردان کارآمد و آگاه که عواقب شغل
وزارت و صدارت را به چشم می دیدند، باز هم به دنبال تصدی این مقام بودند.
در کتاب «حیب السیر» راجع به تعدد وزراء می خوانیم که: «... چون در زمان
خجسته نشان خاقان عالی مکان موقوفات بلاد خراسان به مرتبه ای رسیده بود که يك
کس از عهده ضبط آن بیرون نمی توانست آمده پیوسته آن پادشاه عالیجاه (سلطان
حسین باقر) دو سه کس از اعظام سادات و فضلاء را به تعهد منصب صدارت
سرافراز می ساخت.»

با تفحص و بررسی متون دست اول، بنده نگارنده نام ۲۶ وزیر را در اواخر عهد
سلطان حسین برشمرده است. وزارت در این عهد به نوعی حیلہ گری و تزویر و ظلم و
ستم بر مردم و مال آندوژی بدل شده بود. این ۲۶ وزیر عمدتاً با عزل گردیدند و مورد
مواخذه قرار گرفتند و یا مقتول و بی سر شدند و همه این وقایع باعث به وجود آمدن جوی
آشفته و یراز کینه و عناد و دشمنی گردید. امیر علیشیر توانی از يك طرف و حواجه
محمدالدین محمد خوانی و حواجه قوام الدین نظام الملک خوانی از طرف دیگر، در دو
سوی محور قرار داشتند. به نحوی که فصل جدیدی در دوره قابل تأمل سلطان حسین
به وجود آمد که تا پایان شوم سرنوشت آن دو، سایه حلقانی خود را بر دوره پروتق
سلطان حسین افکنده است. این دو توان مادی و معنوی و جایگاه والای امیر علیشیر را
درک نکرده بودند و درست زمانی که شیبک خان از يك می رفت تا هجومی جدید را بی
افکند (و به همین منظور حوزه حکومتی اولاد سلطان ابوسعید را پس از مرگ آنان در
سمرقند به حیطة اقتدار خود در آورده بود) و از طرف دیگر مرگ سلطان. یعقوب آق
قویونلو نیز می رفت تا متصرفات تازه آق قویونلوها را بین الوند میرزا و سلطان مراد به
دو قسمت تقسیم کند و در این وانفسا جوانی جوایی نام با تکیه بر اعتقادات اجدادش
(که زمینه مساعدی نیز در ایران آن زمان یافته بود) شعله آتش جنگ و قتال را بر
می افروخت تا طوفان فریباشیه در گیرد و آنسوتر هم مردی اهل قلم و شمشیر از سلالة
تیمور - ظهیرالدین بابر - که مرگ دولت گورکانی را در اختلافات خانوادگی و
تحریکات وزراء به عینه می دید و به همین جهت چکمه گذر از معر صعب العبور خیر
را برای فتح دارالمرز جدید به پا می کرد، و زرای سلطان حسین در کوچه باغهای هرات
مرگ چنانچه دولت تیموری را در آتش اختلافات خود فراهم می آوردند.
از ۲۶ وزیری که در ابام سلطنت سلطان حسین به قدرت رسیدند ۳ تن از آنان
کرمانی هستند.

کرمان

این افراد خواجه مجدالدین خوانی بود.

۵... روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجدالدین محمد در پایه سریر جهانیان ایستاده بود، خواجه نظام الملک و خواجه افضل را گفت مبلغ دوهزار تومان کمکی جهت مهی سرانجام میباید کرد و آن دو وزیر چنانچه می بایست این سخن را جواب نگفتند و چون از پارگاه بیرون رفتند، خواجه مجدالدین محمد به نظر آن پادشاه مؤید به زانو درآمده عرضه داشت کرد که حضرت اعلی را اگر ده هزار تومان ضرورت باشد باید این دو خواجه که هر یک هرسال مبلغهای کلی از مثال دیوانی اخذ می نمایند فی الحال کفایت تا به دو هزار تومان چه رسد؟^۲

سلطان حسین در همان روز فرمان صدارت مجدالدین را صادر نمود و افضل الدین که می دانست امیر علیشیر از هرات دور است و دشمنی و کینه و عناد مجدالدین به حدی است که امکان قتل وی می رود از راه دور اندیشی به بهانه وصول و استخراج مالیات استرآباد به سرعت از پایتخت دور شد و در استرآباد به امیر علیشیر پیوست. در اندک مدتی مجدالدین دستور بازداشت و مواخذة و مصادرة اموال دستیاران و دوستان افضل الدین و نظام الملک را صادر نمود و به بهانه تامين دوهزار تومان درخواستی سلطان حسین، جمیع دستیاران و دست اندرکاران وزرای قبلی را مواخذة و مجازات کرد.

۶... خواجه مجدالدین محمد متصدیان اشغال را در مصادرة کشید هر کس در وقت اعتبار و اختیار خواجه نظام الملک و خواجه افضل در امری از امور پادشاهی دخل داشت به سلاسل و انحلال مقید و مضبوط گشت و هر چه دست قدرت او بدان می رسید فرود آورد لاجرم در اندک مدتی دوهزار تومان کمکی از بابت امراء وزرا و جمله دیوان اعلی و بقایای تحویل از آن در خزانه عامه مخزون گشت و اکثر نویسندگان تباہ و به نان محتاج گشته^۳

گرفتاری یاران افضل الدین و مصادرة اموال آنان و ابداء و اذیت دستیارانش به حدی بود که امیر علیشیر مجبور به مداخله گردید و یکی از محارم خود را به هرات گسیل داشت که از نیت نهانی مجدالدین و سلطان حسین نسبت به افضل الدین با اطلاع گردد تا اگر هدف صرفاً مصادرة اموال و پرداخت وجه و مال است موضوع را به نوعی رفع و رجوع نماید و اگر قصد جان وی را دارند راه حل مناسبی پیدا کند.

نخست، خواجه شمس الدین محمد مروارید کرمانی است که به جهت ستم عمال فراقویونلوها از کرمان مهاجرت نمود و به دربار سلطان ابوسعید پیوست و چون مردی کاردان و مزد دار بود به وزارت سلطان ابوسعید رسید و در واقعه قرا باغ که ابوسعید در جنگ با اوزن حسن آق قویونلو گرفتار و با صلاح حدید وی مقتول گردید، این خواجه شمس الدین محمد مروارید حضور داشت. سپس به خراسان آمد و مورد توجه سلطان حسین واقع شد و به جمع وزرای وی پیوست. پس از مدتی چون تحریکات داخلی و حمله و نیرنگ وزرا را که با روحیه آرام وی مغایرت داشت دید، میل به انزوا کرد و با صوابدید امیر علیشیر نوائی به تولیت آستانه خواجه عبدالله انصاری که یکی از مشاغل مورد احترام و تشریفاتی آن عهد بود انتخاب شد و تا سال ۹۰۴ که وفات نمود بر این مستند باقی بود.

در مرگ او همه شهر عزادار گردید. سلطان حسین خود به تشییع جنازه او آمد و فرزنداناش را مورد لطف قرار داد. امیر علیشیر این رباعی را در مرگ او سرود.
شد خواجه محمد به سوی خلد نعیم

وارست زرنجهای این دار حجیم

گر مروارید رفت زین بحر فنا

ز و ماند به یادگار دودز بیم
خواجه مروارید، وزیری عاقبت به خیر بود که شر سلاطین گریبانگیر او نشد و با احترام تشییع جنازه گردید. دومین وزیر خواجه افضل الدین محمد کرمانی است. وی به اتفاق برادرش خواجه امین الدین محمود کرمانی در جناح سیاسی امیر علیشیر نوائی قرار داشتند و زندگانی سیاسی پرتلاطمی را گذرانیدند. در این مقاله از زندگی سیاسی این دو به اختصار صحبت خواهیم کرد. ۸... خواجه افضل الدین محمد کرمانی به وفور فضائل و کمالات نفسانی و کثرت وقوف در سرانجام و مهمات دیوانی از سایر افاضل وزراء ممتاز و مستثنی بود و به معامد سیر و مکارم اخلاق و حسن صورت و کمال وجاهت و اطوار حمیده و آثار پستندیده سرآمد اکابر آفاق بود. در فن سیاق و استیفاء به مرتبه ای مهارت داشت که هیچ کس از ابتدای زمان با وی خیال مساوات بر لوح ضمیر نمی توانست نگاشت به نظم ابیات و اشعار گاهی مشغولی کردی و نسبت به اهل علم و فضل شرایط اعزاز و تعظیم به جای آوردی.^۴

تاریخ تولد وی همانند آغاز زندگی اکثر بزرگان کشور معلوم نیست و نیز مشخص نشده که از چه زمانی به خراسان کوچ نموده است. ترقی او با ازدواج با بزرگان شروع شد. وی دختر خواجه برهان الدین عبدالحمید وزیر سلطان ابوسعید را به زنی گرفت و همین وصلت باعث گردید که با دربار حشر و نشر پیدا نماید و چون آثار کیاست و فراست از سیمای او هویدا بود، در او ان جوانی توسط سلطان ابوسعید به منصب استیفای دیوان (که پست وزارت دارائی فعلی باشد) منصوب شد. بعد از واقعه قرا باغ به خراسان آمد و تا سال ۸۷۸ هجری نامی از وی در پست وزرای دوره سلطان حسین برده نمی شود. شاید وی دستیار و کمک خواجه مروارید بوده و هشتمین دیوگرمیان را پاری می کرده است.

۹... خواجه افضل الدین محمد در ایام سلطنت پادشاه عالی جاه سلطان حسین میرزا، منظور نظر عاطفت گشته، فی سنه ۸۷۸ هجری بر مستند وزارت نهاد و به سبب وفور وقوف و کاردانی از سایر وزراء اختیار بیشتر یافته ابواب برواحسان بر روی طوایف انسان گشوده.^۵

از سال ۸۷۸ تا سال ۸۹۲ به مدت ۱۴ سال منصب وزارت را بر عهده داشت و در این دوره طلایی است که گنجینه بهار هنری عهد سلطان حسین به بار می نشیند. رفاه عمومی، امنیت و آرامش و به دور بودن خواجه افضل الدین از حمله و نیرنگ و دسیسه بازی، محیطی امن را به وجود آورده بود و ستارگان قدر اولی همانند استاد بهزاد در نقاشی، سلطان علی مشهدی در خطاطی و عبدالرحمن جامی خاتم الشعرا در این دوره با آرامش و سکون به خلق آثار فنا ناپذیر خود مشغول بودند. سال ۸۹۲ هجری سالی بر آشوب در ایام سلطنت سلطان حسین است. امیر مغول یکی از امرای عهد سلطان حسین یاب مرارده با سلطان یعقوب آق قویونلو را باز نمود و اوضاع منظمه استرآباد و گرگان به گونه ای بود که دولت آق قویونلو با توجه به حمایت امیر مغول به راحتی می توانست مازندران را از حوزه حکومتی سلطان حسین جدا نماید و بدین منظور اهرم اصلی حکومت یعنی امیر علیشیر نوائی را به حکومت استرآباد فرستاده شد. با دور شدن امیر علیشیر که حامی افضل الدین بود بدخواهان بر علیه افضل الدین شروع به فعالیت نمودند. سردهسته



کرمان

در کتاب ارزشمند «دستورالوزراء» آمده است که مأمور اعزامی از جانب امیر علیشیر متوجه گردید... قصد خواجه مجدالدین محمد نسبت به خواجه افضل الدین محمد به طمع اموال و جهات نیست. بلکه داعیه دارد که جان او را در عرصه تلف آورد.»^۶

و چون در همین زمان دستورات مؤکد سلطان حسین مبنی بر بازگشت افضل الدین از استرآباد به هرات می‌رسید و امیر علیشیر به علت دور بودن از پایتخت و تردیدی که برادرش امیر درویش علی نموده بود و اقتدار بیش از حد مجدالدین فکر می‌کرد دیگر آن نفوذ کلام را بر سلطان حسین ندارد و از طرفی از مکر و حیله مجدالدین و صداقت و پاک نهادی و سلامت نفس افضل الدین و اینکه مردی کاردان و فهمیده می‌باشد با اطلاع بود، چاره‌ای اندیشید تا افضل الدین به دربار سلطان یعقوب آق قویونلو پناهنده شود. سلطان یعقوب که روابط حسنه‌ای با امیر علیشیر توانی داشت و به او احترام می‌گذاشت و پناهندگی افضل الدین را با صوابدید امیر علیشیر می‌دانست و چه بسا توصیه‌ای از ناحیه امیر علیشیر نیز در این باب شده بود، در تبریز به گرمی از افضل الدین استقبال نمود و چون ایام حرکت حجاج به مکه معظمه بود و آوازه مدیریت و توان و قدرت اداری افضل الدین تا فراسوی مرزها گسترش یافته بود: «... فی سنه ۸۹۳ امارت قافله حاج را بدان جناب تفویض نمود و خواجه افضل الدین محمد به تجمل هرچه تمامتر به مکه مکرمه و مدینه طیبه شتافت.»^۷ مدت سکونت افضل الدین در عراق و آذربایجان ۱۰ سال طول کشید. با بررسی اسناد موجود نگارنده نتوانست سندی مبنی بر تصدی مشاغل دیگری را در مدت ۱۰ سال دوری افضل الدین از هرات به دست آورد و او تنها همان «امیر الحاجی» است که در کتاب دستورالوزراء و حبیب السیر و روضه الصفا از آن ذکری به میان آمده است. سرانجام بعد از سه سال که مجدالدین با اقتدار امور جاریه را حل و فصل کرد، با سعایت امراء و درباریان که منافع خود را در خطر می‌دیدند، معزول شد. از طرفی امیر علیشیر نیز از امارت استرآباد استعفا داده و به پایتخت برگشته بود و زمینه صدارت مجدالدین با ورود وی به روش و روال سابق نمی‌توانست ادامه یابد به همین جهت سرانجام دستور عزل وی را از سلطان حسین گرفتند. مجدالدین که دشمنان را قوی می‌دید چاره را در اختفاء یافت و مدتی مخفی بود اما دشمنان با حیله و نیرنگ و با وعده و وعید وی را از مخفیگاه بیرون آوردند و به محاکمه کشاندند و حکم به مصادره اموال وی داده شد و ثروت افسانه‌ای که ظرف ۳ ساله اندوخته بود از کفش خارج گشت. در «دستورالوزراء» آمده است:

«... ان مقدار زر و جوهر و کتب نفیسه و اجناس شریفه و بازرهای حیوانی و اوانی و چینی و فغفوری و قالی ابریشمی و قیبا متقش رنگین ظاهر شد که هرگز عشر آن در خزانه خیال هیچ کس نگذشته بود...»^۸

سرانجام بعد از شکنجه و عذاب و تحقیر - مجدالدین توانست مخفیانه و پوشیده از هرات فرار کند و به قصد زیارت مکه راهی کویر بین کرمان و هرات گردد. او در بین راه بر اثر شکنجه و سختی ایام اختفاء و تحقیر و اهانت‌هایی که منجر به مصادره اموال وی شد در گذشت.

از دو وزیری که قبل از مجدالدین به امر وزارت مشغول بودند یکی نیز خواجه نظام‌الملک خوانی همشهری مجدالدین بود که سابقاً اشاره رفت. زمانی که افضل الدین به استرآباد رفت، نظام‌الملک کماکان به امر وزارت مشغول بود. اما قدرت روزافزون مجدالدین باعث شد که سلطان حسین طماع را وادار کند امر به مصادره اموال نظام‌الملک صادر کند.

«... خواجه نظام‌الملک مع اولاد و اتباع مقید و مواخذ گشت و محصلان بهرام صولت آن جماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده، مبلغی کثیر از جهات و متعلکات ایشان به حصول موصول گردانیدند...»^۹

سلطان حسین بعد از آن که اموال نظام‌الملک را در اختیار گرفت و هیمنه و هیت او را در اذهان عمومی شکست، مجدداً وی را به مقام وزارت رسانید. تحریکات مجدالدین و نظام‌الملک سه سالی به طول انجامید و مردم در عرضه این اختلافات به شدت آسیب می‌دیدند تا اینکه سرانجام برابر نوشته‌های سطور گذشته قدرت نظام‌الملک بر مجدالدین چربید و «... چون



ذات شریف معتمد السلطنه (مجدالدین) در ديار خراسان بلکه در فضای جهان مفقود گشت، رایت جاه و جلال و علم عزت و اقبال خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک از ایوان کیوان در گذشت... پایه قدر و منزلتش را از مرتبه وزارت گذرانید و حکم شد که، خواجه مشرف و زراء بوده بین الامراء والوزراء مهر زندانی.»^{۱۰}

از سال ۸۹۵ تا سال ۹۰۳ هجری نظام‌الملک دایر مدار امور بود و با قدرت تمام به اداره امور می‌پرداخت این ایام مصادف است با بروز اختلافات خانوادگی در بین شاهزادگان تیموری، پسران سلطان حسین به جان هم افتادند و حتی بر علیه پدر قیام نمودند. شاهزاده شجاع - بدیع الزمان میرزا علیه پدرش دست به جنگهای توفانی زد. سلطان حسین که در اواخر عمر قلع و زمینگیر بود مجبور به جنگ با فرزندان و مدعیان خانوادگی حکومتی شد. شیبک خان از یک می‌رفت در افق تیره ماورالنهر به صورت نیروئی غیر قابل کنترل درآمد و در غرب نیز شاه اسماعیل صفوی بقایای حکومت آق قویونلوها را می‌بلعید. سلطان حسین گرفتار نزاع داخلی بود و نظام‌الملک نیز با جمع آوری مال و اندوختن آن، چراغ بر رونق تختگاه هرات را به خاموشی می‌برد و در میان دولتمردان زمانه تنها مرد اهل کار، علیشیر توانی بود که در صدد برآمد با تغییر ساختار وزارت و گماردن شخصی امین و مطلع و دلسوز، چند صباحی چراغ رو به خاموشی دولت باقر را با شعله‌ای هر چند لرزان سرها ننگه دارد و مستعدترین فرد برای این کار خواجه افضل الدین بود. امیر علیشیر در صدد مهیا نمودن مقدمات این امر برآمد و چون اوضاع را مناسب دید، افضل الدین را مطلع گردانید.

«افضل الدین» شنود که گاهی خاقان منصور از راه یاد کرده به زبان مرحمت لوازم پرسش را به تقدیم می‌رساند و امیر نظام‌الدین علیشیر از شوق ملاقات شریفش در غایت حزن اوقات می‌گذراند خاطر آنجناب مایل وطن

مألف گشته به مصحف مجید تفأل نمود در صفحه اول در سطر اول این آیه برآمد: واذا عزمت فتوکل علی الله والله بحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده روی به راه خراسان آورد.^{۱۱}

مشخص است که امیر علیشیر و سلطان حسین خواهان مراجعت افضل الدین بودند که کشتی در حال غرق را نجات دهد و خواجه افضل الدین نیز در نیمه رمضان سال ۹۰۳ هجری ناگهان وارد هرات شد و به حضور سلطان حسین رفت. از این تاریخ است که ستاره اقبال نظام الملك در محاق تیرگی قرار گرفت. در اندک مدتی نظام الملك و فرزندان و دستیارانش دستگیر و حکم به کشتن همگی صادر شد.

«... آتش قهر سلطانی شعله به فلک کشیده و حکم واجب الاذعان از موقف جلال به سیاست آن جماعت صادر گشته، در ذیقعد سنه مذکوره ۹۰۳ هجری نظام الملك با اولاد و بعضی از اقرباء مثل خواجه عبدالعزیز و خواجه نظام الدین به عالم دیگر شتافت»^{۱۲}.

افضل الدین به مدت ۷ سال از ۹۰۳ تا ۹۱۰ هجری به امر وزارت اشتغال داشت و همواره از احترام و حرمت زایدالوصفی برخوردار بود. بعد از مرگ امیر علیشیر نوانی که صبح یکشنبه یازدهم جمادی الاخر سال ۹۰۶ اتفاق افتاد به تنهایی در حالیکه سلطان حسین دیگر آن قدرت و توان اداره مملکت را نداشت و همیشه زمینگیر بود، افضل الدین مملکت را اداره می کرد. سرانجام وی به سال ۹۱۰ در یازدهم رجب دارفانی را وداع نمود و با حرمت و احترامی که تنها پس از مرگ جامی و امیر علیشیر و خواجه مروارید برگزار شد به خاک سپرده شد.

«... بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و جمیع امراء و سادات و علماء به جنازه آنجناب حاضر گشتند و نعش او را در غایت عظمت به گازرگاه بردند و به جوار مزار فایض الاتوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره در مدرسه که ساخته و پرداخته معمار همتش بود به خاک سپردند»^{۱۳}.

افضل الدین زنده نماند که خود شاهد و ناظر مواخذه و مطالبه و مصادره اموالش باشد. سلطان حسین که یکی از اهدافش در تغییر وزراء مصادره اموال وزیر معزول بود و در سال ۹۱۰ هجری به علت هجوم قریب الوقوع محمدخان شیبانی و جنگهای بی حاصلی که با فرزندان خود کرده بود و از طرفی نبودن مرد کارآمد و قابلی که بتواند جانشین افضل الدین گردد به همان شیوه سابق به تملک اموال وزراء پرداخت و چون گروهی از دشمنان افضل الدین از ثروت بیکران او سخن به میان آوردند، «... از شنیدن امثال این سخنان قوت طامته آن حضرت در حرکت آمده به اخذ و قید اولاد و متعلقان خواجه مذکور فرمان داد و امراء در صدد انتقام شدید، آنجماعت را به اضعاف عذاب معذب داشته، جهات و متروکات خواجه مرحوم و اولاد او را دیوانی و از عمال و گماشتگان و ملازمانش نیز تسلیفی کلی به دست آوردند»^{۱۴}.

این بود سرانجام وزارت یکی از وزیران کاردان ایران که در روزهای برآشوب پایان قرن نهم و دهه نخستین قرن دهم آرامشی نسبی را در خراسان به وجود آورد و هرچند گاهی شلاق سیاست و دخالت در امور دولتی برگردید او فرود آمد و حتی چند صباحی بعد از مرگش اموال وی نیز به تاراج رفت. «خاتمه بخش این مقاله را به سرگذشت سومین وزیر کرمانی روزگار سلطان حسین بایقرا و سرنوشت عبرت آموزی که داشته اختصاص می دهیم. «خواجه امین الدین محمود کرمانی برادر خواجه افضل الدین است که با کمک برادرش به دستگاه دیوانی راه یافت. وی مردی اهل فضل و ادب بود و مجلس وی محل اهل علم و از حامیان این طایفه بود. خود نیز همانند برادر در شعر دستی داشت و آوازه جود و سخای وی باعث گردیده بود که ارباب ذوق و هنر در مجلس وی تجمع نمایند به حسن خلق و وفور کرم از امثال و اقربان امتیاز داشت و همواره خیال همنشینی و مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح خاطر می نگاشت»^{۱۵}.

وی دوباره به وزارت سلطان حسین رسید. یک نوبت به سال ۸۸۹ وزمانی که افضل الدین به اتفاق نظام الملك عهده دار امر وزارت بودند، مصدر کار گردید و در بین ارباب فضل نام و آوازه ای بلند یافت تا اینکه ستاره اقبال

مجدالدین اوج گرفت و با پناهندگی افضل الدین در دربار سلطان یعقوب آق قویونلو، خواجه امین الدین نیز معزول گردید. اما چون دارای موقعیت و احترام عمومی بین مردم بود و از طرفی از دوستان و وابستگان امیر علیشیر محسوب می شد کسی متعرض او نشد و بدون اینکه مصدر کاری گردد روزگار می گذراند. تا این که مجدالدین دشمن افضل الدین و امین الدین به ترتیبی که در سطور گذشته شرح دادیم به بیابانهای کرمان به جزای اعمال خود رسید و سلطان حسین صدارت را به عهده دوست و همراه دیرین افضل الدین یعنی خواجه نظام الملك قرار داد و در ابتدای امر، امین الدین نیز مجدداً به وزارت رسید و مدتی به امر وزارت مشغول بود تا این که رابطه به ظاهر دوستی نظام الملك و امیرعلیشیر به دشمنی گرائید و نظام الملك سعی در دور نمودن دوستان امیرعلیشیر نمود و نخستین فردی که مورد مواخذه قرار گرفت، امین الدین بود تا به زندان افتاد. دو سالی در زندان بود که دوستان وی ترتیب فرار وی را از زندان دادند.

امین الدین با پوشیدن لباس زنانه از زندان فرار نمود و در هرات مخفی گردید. از نحوه فرار وی و این که مأمورین و جاسوسان نظام الملك نتوانستند وی را بیابند و از طرفی سلطان حسین میرزا نیز در صدد یافتن وی برنیامد بر ما معلوم می گردد که فرار وی با صوابدید امیرعلیشیر بوده و محل اختفاء نیز در حوزه اقتدار امیر بوده است که کسی نتوانسته او را مجدداً دستگیر کند.

«... خواجه قوام الدین نظام الملك در ایام کمال اعتبار و اختیار او را مواخذ و محبوس گردانید و خواجه امین الدین محمود پس از یک دو سال فرصت یافته در زی عورات از حبس گریخته، تا زمان وصول خواجه افضل الدین محمد در گوشه ای منزوی بود»^{۱۶}. با بازگشت افضل الدین وی نیز از گوشه آنزوا بیرون آمد و با خروج مجدد ستاره اقبال افضل الدین به منصب وزارت منصوب گردید و چون بعد از مصالحه ای که بین بدیع الزمان میرزا فرزند ارشد سلطان حسین و مظفر حسین میرزا فرزند دیگر سلطان حسین که بنا به خواهش مادرش و دخالتهای بی جای وی علیرغم لیاقت بدیع الزمان میرزا به ولیعهدی منصوب و همین امر باعث گردید که فرزند بدیع الزمان میرزا - محمد موهن میرزا - به قتل برسد و این خون ناحق طومار سلسله تبعیضی را در هم بیچید. افضل الدین صلاح در آن دید که برادرش را به وزارت مظفر حسین میرزا منصوب نماید و هر روز بر اقتدار و قدرت امین الدین افزوده می شد تا اینکه در اوایل سال ۹۱۰ چند ماهی قبل از برادر وفات یافت.

۱- حبیب السیر، ج ۳ - ص ۲۲۲

۲- دستورالوزراء - خبند میر به تصحیح مرحوم سعید نفیسی - چاپ اقبال - ص ۲۲۲

۳- دستورالوزراء - سابق الذكر - ص ۲۲۱

۴- روضه الصفا - خواند میر - ج ۷ - ص ۱۰۶

۵- روضه الصفا - خواند میر - ج ۷ - ص ۱۰۷

۶- دستورالوزراء - ص ۲۲۵

۷- دستورالوزراء - ص ۲۲۶

۸- دستورالوزراء - ص ۲۱۵

۹- دستورالوزراء - ص ۲۲۰

۱۰- دستورالوزراء - ص ۲۲۲

۱۱- روضه الصفا - ج ۷ - ص ۱۵۷

۱۲- دستورالوزراء - ص ۲۲۲

۱۳- همان ماخذ - ص ۲۲۰

۱۴- همان - ص ۲۲۰

۱۵- همان - ص ۲۴۱

۱۶- دستورالوزراء - ص ۲۲۱